

# دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه 18، الهیات لیبرال در آمریکا

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این سخنرانی دکتر راجر گرین در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۸، الهیات لیبرال در آمریکا است.

من در صفحه ۱۵ برنامه درسی هستم. فقط به جواری یادآوری می‌کنم که کجاییم. این سخنرانی شماره ۱۴ هست.

«ما این را الهیات لیبرال در آمریکا می‌نامیم. این بخش چهارم از دوره «آمریکای مدرن از ۱۹۱۸ تا به امروز است. بنابراین، درس ۱۴، الهیات لیبرال در آمریکا»

کاری که من کردم فقط یک یادآوری بود. من مقدمه‌ای در مورد چگونگی زندگی در آمریکا بین پایان جنگ داخلی در سال ۱۸۶۵ و آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ ارائه دادم. بنابراین، نوع زندگی که در فرهنگ عمومی آمریکا وجود داشت، یک زندگی مترقی بود. مطمئناً برای برخی از مردم، بدون شک، زندگی مرفهی بود.

آمریکایی‌ها به آینده و آنچه که آینده برایشان رقم خواهد زد، بسیار مطمئن بودند. بنابراین، اتفاقات زیادی در حال رخ دادن است. با این حال، ما همچنین اشاره کردیم که تغییرات زیادی در حال رخ دادن است.

ما به داروین‌یسم اشاره کردیم و دوباره در مورد آن صحبت خواهیم کرد. تغییرات تاریخی زیادی رخ داد، اما به ویژه تغییرات اجتماعی با ورود گسترده مردم به شهرها و کار در شهرها در حال وقوع بود. چگونه می‌توان با همه اینها برخورد کرد؟ و همچنین افزایش نوع سکولاریزاسیون

بنابراین، لیبرالیسم چیزی است که ما، ضمناً، آن را لیبرالیسم پروتستان کلاسیک می‌نامیم، فقط برای اینکه دقیقاً به آن برجسب بزنیم. لیبرالیسم پروتستان کلاسیک شروع به نفوذ در الهیات مسیحیت در آمریکا، در حوزه‌های علمیه، منبرها، نشریات و غیره می‌کند. خب، بسیار خب.

خب، فکر می‌کنم همین‌جا متوقف شدیم، چون فکر نمی‌کنم با مورد ب، یعنی سه استراتژی برای نجات مسیحیت، متوقف شده باشیم. ما از آنجا شروع نکردیم، نه؟ به آن نرسیدیم، نه؟ خب، سه استراتژی برای نجات مسیحیت. پس بگذارید یک مقدمه سریع ارائه دهم، و بعد امروز صبح به این سه مورد خواهیم پرداخت.

اتفاقی که می‌افتد این است که با هجوم دنیای مدرن و با هجوم همه چیزهایی که در موردشان صحبت کردیم، بسیاری از مسیحیان، مسیحیان خوش‌نیت، فکر می‌کردند که مسیحیت واقعاً در خطر است. مسیحیت در آمریکا در خطر است. در خطر نوعی تسلیم شدن است، و به‌ویژه در خطر تسلیم شدن است زیرا در این دنیای بسیار مترقی که در آن زندگی می‌کنیم، با یک هجوم فکری بسیار عظیم علیه مسیحیت مواجه هستیم.

شما افرادی را دارید که به مرجعیت کتاب مقدس شک دارند، افرادی که به مرجعیت کلیسا شک دارند. و بنابراین، از نظر فکری، مسیحیت مورد حمله قرار گرفته است. حال، اتفاقی که می‌افتد این است که افرادی در این جنبش که ما آن را لیبرالیسم کلاسیک پروتستان می‌نامیم، وجود داشتند که کاری که می‌خواهند انجام دهند این است که می‌خواهند مسیحیت را نجات دهند.

آنها می‌خواهند مسیحیت را نجات دهند. آنها می‌خواهند آن را به یک دین پویا، سالم و روشن‌فکرانه در آمریکا تبدیل کنند. و بنابراین، آنچه اتفاق می‌افتد این است که لیبرالیسم پروتستان کلاسیک سه استراتژی را تدوین می‌کند.

اینها اساساً استراتژی‌های فکری هستند، اما سه استراتژی برای نجات مسیحیت در آمریکا و زنده کردن دوباره مسیحیت در آمریکا، علیرغم همه هجوم‌ها، وجود دارد. بسیار خوب، اولین مورد، الوهیت بخشیدن به روند تاریخی نام دارد. الوهیت بخشیدن به روند تاریخی.

خب، اول از همه، وقتی از این کلمه استفاده می‌کنیم وقتی می‌گوییم چیزی به مقام خدایی رسیده است منظورمان چیست؟ چیزی به مقام خدایی رسیده است. منظورمان چیست؟ شاید با نگاه کردن به کلمه بتوانید بفهمید، اما متاسفم، تبدیل به یک خدا شده است. چیزی به یک خدا تبدیل شده است. چیزی به نوعی خداگونه تلقی می‌شود.

بنابراین، اولین استراتژی، الوهیت بخشیدن به روند تاریخی بود. به عبارت دیگر، اگر قرار است مسیحیت را در آمریکا نجات دهیم، بیاید به روند تاریخی نگاه کنیم و از آن به عنوان راهی برای نجات مسیحیت در آمریکا استفاده کنیم. به عبارت دیگر، اگر مسیحیان می‌توانستند روند تاریخی را درک کنند، آنگاه می‌فهمیدند که مسیحی خوب بودن در دنیای مدرن به چه معناست.

بنابراین، ما این را الوهیت بخشیدن به روند تاریخی می‌نامیم. خب، چیزی که این افراد موعظه می‌کنند، حالا به یاد داشته باشید که آنها این را در منبرها موعظه می‌کنند، در حوزه‌های علمیه تدریس می‌کنند، در مورد این در کتاب‌ها می‌نویسند و غیره. چیزی که آنها آموزش می‌دهند این است که خدا خود را در درجه اول در تاریخ آشکار می‌کند.

اگر می‌خواهید درباره خدا بدانید و اگر می‌خواهید دوباره دینی داشته باشید که به نوعی خدامحور باشد می‌دانید چون آنها احساس می‌کردند مسیحیت در خطر است. بنابراین، کاری که باید انجام دهید این است که بفهمید خدا خود را در تاریخ آشکار می‌کند. و این چیز جدیدی نیست زیرا وقتی به عهد عتیق نگاه می‌کنید، یکی از راه‌هایی که خدا خود را نشان می‌دهد، روشی است که او با قوم اسرائیل کار کرده است.

بنابراین این چیز جدیدی نیست. با این حال، چیز جدید به یک معنا این بود که خدا خود را در تاریخ آشکار کرد، اما او همچنین خود را در بشریت تجسم می‌بخشد. نه از طریق عیسی مسیح، بلکه از طریق بشریت.

خدایا، ما به بشریت نگاه می‌کنیم و تجسم خدا را در بشریت می‌بینیم. و این بشریت است که تاریخی را که در آن خدا را می‌بینیم و خدا را درک می‌کنیم، به پیش می‌برد. حالا، وقتی این را می‌گوییم، باید از قبل علامت سؤال‌هایی در ذهنتان ایجاد شود، اما به یاد داشته باشید، آنها در تلاشند تا مسیحیت را نجات دهند، مسیحیت را رستگار کنند، و این روشی است که آنها این کار را انجام می‌دهند.

بنابراین، اکنون، این افراد نیز به عیسی ایمان دارند. آنها دیدگاهی نسبت به عیسی دارند و در این مورد شکی نیست. بنابراین، آنها عیسی را دست کم نمی‌گیرند.

آنها حتی او را مسیح می‌نامند. با این حال، نکته مهم در مورد عیسی مسیح این نیست که او خدا بود. این نکته مهم در مورد عیسی نیست.

نکته مهم در مورد عیسی مسیح این است که او چنان با الوهیت، با خدا یکی بود. او چنان با خدا در ارتباط بود. او چنان مهربان و با خدا مرتبط بود که رابطه نزدیکی بین الوهیت و تاریخ را تجسم می‌بخشید.

، او تجسم آن رابطه شگفت‌انگیز بین خدا و تاریخ است که در مسیح می‌آید، و او در عیسی است. بنابراین بهترین کاری که می‌توانید در مورد عیسی انجام دهید، تقلید از اوست. ما نباید در مورد افرادی که اکنون این را آموزش می‌دهند، یعنی الوهیت بخشیدن به روند تاریخی، فکر کنیم که نباید او را به عنوان خدا در نظر بگیریم بلکه باید او را به عنوان انسانی در نظر بگیریم که بسیار با خدا در ارتباط است و روند تاریخی را که خدا در جهان خود در حال انجام آن است، به خوبی درک کرده است.

بنابراین، بهترین کاری که می‌توانید انجام دهید این است که سعی کنید از عیسی تقلید کنید. سعی کنید از آن دسته افرادی باشید که با خدا در ارتباط هستند و روند تاریخی خدا در جهان را درک می‌کنند. باید بگوییم که این افراد نیز در مورد پادشاهی صحبت کرده‌اند.

آنها زبان پادشاهی را دوست داشتند. استفاده از زبان پادشاهی اشکالی ندارد، مادامی که پادشاهی را به عنوان آشکارسازی مداوم خدا در روند تاریخی درک کنیم.

، بنابراین، لازم نیست پادشاهی خدا را به نوعی به شیوه‌ای الهیاتی، چیزی که توسط مسیح تأسیس شده است درک کنید. اما اگر پادشاهی خدا را به عنوان تکامل فرآیندهای تاریخی خدا در تاریخ و غیره درک کنید، درک بسیار خوبی از آنچه عیسی سعی داشت در مورد پادشاهی خدا به شما بیاموزد، خواهید داشت. بنابراین دوباره، زبان کتاب مقدس در اینجا استفاده می‌شود، اما این افراد که سعی در نجات مسیحیت دارند، آن را به شیوه‌ای کمی متفاوت به کار می‌برند.

خب، به نکته دیگر در مورد الوهیت بخشیدن به روند تاریخی. این افراد کتاب مقدس رو می‌خوانند. او را به کتاب مقدس اعتقاد دارند.

آنها کتاب مقدس خود را باز می‌کنند. آنها از کتاب مقدس موعظه می‌کنند. آنها از کتاب مقدس تعلیم می‌دهند.

آنها به کتاب مقدس اعتقاد دارند. آنها کتاب مقدس را رها نکرده‌اند. با این حال، تا آنجا که به آنها مربوط می‌شود، کتاب مقدس هرگز نباید به عنوان نوعی اثر الهیاتی تلقی شود.

اگر کتاب مقدس را از نظر الهیاتی تفسیر می‌کنید، یا اگر کتاب مقدس را از نظر عقیدتی تفسیر می‌کنید، از نظر هرمنوتیک در مسیر اشتباهی هستید. وقتی کتاب مقدس را باز می‌کنید، باید آن را به عنوان یک سند تاریخی بخوانید. باید آن را به عنوان نوعی آشکارسازی خدا در حال عمل در تاریخ بخوانید.

حال، برای بسیاری از این افراد، شیوه‌ی اصلی حضور خدا در تاریخ از طریق تجربه‌ی دینی است، و ما بعداً در مورد آن نیز صحبت خواهیم کرد. تجربه‌ی دینی شیوه‌ی است که در آن شما خدا را به طور غالب در روند تاریخی در حال فعالیت می‌بینید. بنابراین، آنها تأکید زیادی بر تجربه‌ی دینی داشتند.

حال، به یاد داشته باشید، برای آنها، تجربه مذهبی به معنای گناه، رستگاری یا تقدس نیست. تجربه مذهبی برای آنها به معنای ارتباط با خداست، همانطور که عیسی با خدا ارتباط داشت، یعنی داشتن نوعی ذهن خدا در درون خود و غیره. اما شما آن تجربه مذهبی را می‌بینید.

خب، به چیز دیگر، و اون اینکه، شما قراره این سند به اسم کتاب مقدس رو بخونید، قراره اون رو به عنوان یه سند تاریخی بخونید که تاریخ رو آشکار می‌کنه، و آیا چیزی هست که باید از اون در رابطه با زندگی‌ای که

دارید یاد بگیرید؟ و جواب این سوال مثبت است. اصولی وجود دارد. اصول اساسی در پیام کتاب مقدس وجود دارد که باید از کتاب مقدس یاد بگیرید.

بنابراین، آن اصول در طول تاریخ صادق بوده‌اند و شما باید آنها را در اخلاق شخصی و اخلاق اجتماعی خود به کار ببرید. بنابراین، یکی از اصول، بدیهی است که اصل عشق خواهد بود. خدا، خدای مهربان است.

ما این را در روایت تاریخی می‌بینیم، همانطور که روایت تاریخی آشکار می‌شود، و ما باید به یکدیگر عشق بورزیم. بنابراین، اصل عشق، به عنوان مثال، یک اصل ابدی در کتاب مقدس از پیدایش تا کتاب مکاشفه است. بنابراین، این اصول را دریافت کنید و آنها را در زندگی شخصی و اخلاق اجتماعی خود به کار ببرید، و همه چیز خوب پیش خواهد رفت.

شما خواهید فهمید که کتاب مقدس سعی دارد چه چیزی را به شما بیاموزد. حالا، پیشرفت. این افراد همچنین روند تاریخی را به مقام الوهیت رساندند؛ آنها به پیشرفت بشریت اعتقاد داشتند.

با نگاه به پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، احساس می‌کردند که بشریت در حال پیشرفت است، بهتر و بهتر می‌شود. آنها مشتاقانه منتظر بودند که قرن بیستم، قرنی مسیحی باشد. بنابراین، پیشرفت را می‌دیدند.

آنها دیدند که قرن بیستم قرار است قرن بزرگ مسیحی باشد. و بنابراین، الوهیت بخشیدن به روند تاریخی راه درست است. بسیار خوب.

با این حال، نکته خنده‌دار این است که قرن بیستم در سال ۱۹۱۴ با جنگ جهانی اول آغاز شد. بنابراین، اگر فکر می‌کنید که قرن بیستم قرار است یک قرن بزرگ مسیحی باشد، قرار است به نوعی آشکار شدن بزرگ تاریخ خدا باشد، با این الهیات به مشکل خواهید خورد. شما نمی‌توانید پس از جنگ جهانی اول آن الهیات را حفظ کنید، زیرا جنگ جهانی اول بسیار وحشیانه بود و غیره. ما قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌ایم.

بنابراین، این برای افرادی که می‌خواهند روند تاریخی را به مقام الوهیت برسانند، مشکل‌ساز می‌شود. چه اتفاقی می‌افتد وقتی روند تاریخی نه تنها از مسیر اصلی منحرف می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد وقتی روند تاریخی با جنگ جهانی اول و دوم در کره و ویتنام و هولوکاست واقعاً، واقعاً، واقعاً آشفته می‌شود، و در این صورت چه اتفاقی برای نوع الوهیت بخشیدن به روند تاریخی می‌افتد. بنابراین، برخی مشکلات وجود دارد. اما تعدادی از متکلمان و تعدادی از کشیشان بودند که روند تاریخی را به مقام الوهیت رساندند، و این راه درست است.

اگر بتوانیم این را از نظر اعتقادی در مردم القا کنیم، اگر بتوانیم آنها را به خواندن کتاب مقدس ترغیب کنیم، به این ترتیب اگر بتوانیم واعظان را به موعظه آن پیام واداریم، می‌توانیم مسیحیت را در آمریکا نجات دهیم. ما می‌خواهیم آن را دوباره به چیزی قابل اجرا تبدیل کنیم زیرا آنها آن را چیزی می‌دانستند که تقریباً تسلیم شده بود. بنابراین، این اولین نوع تاکتیک یا اولین نوع استراتژی در اینجا است.

خب، در مورد اون سوال، یعنی الوهیت بخشیدن به روند تاریخی، سوال دارید؟ بله، هست، و قراره اینجا به چند تا اسم برسیم. اول به این سه تا می‌پردازم، و بعد به چند تا اسم از افرادی می‌رسیم که به نحوی این استراتژی‌ها رو پیش بردن. خب، قراره چند نفر رو ببینیم.

بله، درست است، درست است. سوال خوبی است. این بیشتر یک پروژه پروتستانی است، زیرا کاتولیک رومی هنوز پس از جنگ داخلی در حال سر و سامان دادن به اوضاع است.

هنوز یک کلیسای مهاجرنشین است. هنوز هم به نوعی در حال تثبیت خود است، و بعد وارد جنگ جهانی اول و غیره می‌شویم. بله، این واقعاً یک پروژه پروتستانی است که اینجا درباره آن صحبت می‌کنیم.

بله، بله، و جایی که ما از آنها در جایی مانند گوردون استفاده خواهیم کرد، به عنوان مثال، در واکنش به این به این، با یافته خواهد بود، و ما در مورد آن زیاد صحبت خواهیم کرد زیرا ما در مورد بنیادگرایی و انجیل‌گرایی صحبت می‌کنیم. بنابراین، تأسیس کالج‌های کتاب مقدس و مکان‌هایی مانند آن واکنشی به لیبرالیسم است که نه برای نجات مسیحیت آمریکایی، بلکه برای حذف بیشتر آن از ریشه‌هایش تلقی می‌شد.

خب، ما کلی از این چیزها خواهیم دید. آره. درسته، درسته.

به عبارت دیگر، آنها به تجسم در یک شخص اعتقاد ندارند. خدا در جسم یک شخص نیامده است، بلکه خدا، خدا به شکلی واقعی و ملموس به این جهان می‌آید. بنابراین، منظوری از تجسم آنطور که اگر در مورد تجسم عیسی صحبت کنیم، یعنی آمدن خدا در جسم، نیست، بلکه ملموس بودن چیز خوبی است.

چطور؟ راه ملموسی که خدا خودش را نشان می‌دهد چیست؟ و راه ملموس از طریق تاریخ است. می‌توانید ببینید که خدا چگونه در عهد عتیق، عهد جدید، تاریخ کلیسا و تاریخ آمریکا عمل کرده است. منظوری این است که می‌توانید، می‌توانید آن را ببینید، ردیابی کنید، و بنابراین اینگونه است که خدا، این یک راه ملموس است که می‌توانید خدا را از طریق آن نوع تجسم درک کنید.

بنابراین، او به صورت جسم و در قالب هر انسانی نمی‌آید، بلکه به شکلی ملموس در طول تاریخ می‌آید که ما انسان‌ها باید بتوانیم ببینیم که آیا کتاب مقدس را به درستی می‌خوانیم و آیا به درستی موعظه می‌کنیم و غیره. چیز دیگری؟ بله، اموری. بله.

آنچه اتفاق خواهد افتاد زمانی است که شاهد ظهور انجیل‌گرایی، بنیادگرایی و انجیل‌گرایی باشیم. بخشی از آن واکنشی به این سه چیزی است که قرار است باشیم، این سه چیزی که در موردشان صحبت خواهیم کرد. و حالا قبل از اینکه به بنیادگرایی و انجیل‌گرایی برسیم، چند سخنرانی دیگر داریم. بنابراین، چون این کار را می‌کنیم، می‌خواهیم در مورد ارتدکس جدید صحبت کنیم.

ما می‌خواهیم در مورد راشنبوش صحبت کنیم، و بنابراین، بنابراین، کمی به این موضوع می‌پردازیم، اما بعد خواهیم دید که بنیادگرایی و انجیل‌گرایی چگونه به این موضوع واکنش نشان می‌دهند، اما درست است. این موضوع تا حد زیادی به ایده‌هایی که در این سه جنبش ذکر می‌کنیم، پاسخ خواهد داد. چیز دیگری در مورد الوهیت بخشیدن به روند تاریخی.

خب، پس استراتژی برای آن چیست؟ این یک استراتژی برای نجات مسیحیت در آمریکا و دوباره قوی کردن آن است. بنابراین، همانطور که کارتر اشاره کرد، این یک استراتژی پروتستانی است. اساساً، کاتولیک رومی در آن زمان درگیر این موضوع نبود.

خب، خب، این شماره یکه. شماره دو تأکید بر اخلاقه، تأکید بر اخلاق. خب، برای این افراد، و آره، اون می‌دونید، به چیز دیگه هم هست.

با توجه به سه موردی که قرار است در موردشان صحبت کنیم، نمی‌خواهم، نمی‌خواهم این تصور به شما دست بدهد که مثلاً یک گروه از مردم اینجا بودند، و بعد گروه دیگری از مردم اینجا بودند، و بعد گروه دیگری. همه این چیزها به نوعی با یکدیگر تلاقی دارند. این یک استراتژی پروتستان لیبرال کلاسیک برای پس‌انداز است.

اما من فقط دارم آنها را به این سه روش توضیح می‌دهم، بنابراین امیدوارم برای شما قابل فهم باشد. بنابراین تنها دلیلی که این کار را می‌کنم همین است. خب، آیا این منطقی است؟ خب

باشه، برای تأکید بر اخلاق. آزمون کلیدی مسیحیت، و این تقریباً به یک ضرب‌المثل برای مردم تبدیل شد. زندگی، نه آموزه.

زندگی، نه اصول اعتقادی. مسیحیت درباره زندگی است. درباره اصول اعتقادی نیست.

این مربوط به زندگی شما و نوع زندگی شماست. و بنابراین، این افراد احساس کردند که اگر واقعاً بر این موضوع تأکید کنیم، می‌توانیم مسیحیت را نجات دهیم و واقعاً آن را زنده کنیم. بنابراین، این یک دکترین نیست که ما به آن توجه داشته باشیم.

این زندگی است، یک زندگی خوب، اخلاقی و از این نوع. خب، خب، اینجا چه کسی الگو می‌شود؟ البته، یک بار دیگر، عیسی الگو می‌شود. عیسی کسی بود که این نوع زندگی را در رابطه با خدا داشت.

زندگی حقیقی آنطور که باید باشد، به عیسی نگاه کنید، و سپس الگوی خود را خواهید داشت. بسیار خوب، و بنابراین عیسی، و بنابراین برای این افراد، توجه کنید که عیسی بر قضاوت تأکید نکرد. عیسی بر عشق تأکید کرد.

بنابراین، اگر مسیحی هستید، داشتن یک زندگی عاشقانه واقعاً همان چیزی است که زندگی باید در مورد آن باشد، و قضاوت باید از تصویر خارج شود. آنها از قضاوت عصبی بودند. بله، هیلی؟ درست است.

آنها باور نداشتند که عیسی خداست، اما این اساساً در مورد هر سه موردی که به طور کلی در مورد آنها صحبت خواهیم کرد صادق است، اینکه آنها معتقد بودند که عیسی از جانب خدا فرستاده شده است. آنها دیدگاه والایی نسبت به عیسی دارند و معتقدند که او رابطه ویژه‌ای با خدا داشته است، اما او خدا در جسم نبود. بنابراین، عیسی الگوی شما می‌شود.

عیسی الگوی اخلاقی شما می‌شود، سرمشق اخلاقی شما. بنابراین، اکنون، یک چیزی که برای افرادی که بر اخلاق تأکید دارند بسیار مهم است، آموزش مسیحی است. آموزش مسیحی واقعاً، واقعاً حیاتی می‌شود.

جنبش مدرسه یکشنبه، به یک معنا، تا حدودی توسط برخی از این افراد به دست گرفته شد، زیرا آنها می‌خواستند بر اخلاق تأکید کنند، و اگر قرار است بر اخلاق تأکید کنید، باید مردم را آموزش دهید. باید مردم را در مورد چستی اخلاق آموزش دهید. بسیار خوب، مثالی که در اینجا آمده از زندگی شخصی خودم است. که نام کلیسا را به شما نمی‌گویم.

به شما نمی‌گویم کلیسا کجا واقع شده است. به شما نمی‌گویم چه فرقه‌ای است، اما سال‌ها پیش، از من خواسته شد که به این کلیسا بروم و یک کلاس مدرسه یکشنبه در مورد انجیل یوحنا برای یک بزرگسال، برای یک گروه مدرسه یکشنبه بزرگسال، برگزار کنم، و فکر می‌کنم چهار هفته، چهار یکشنبه، آنجا بودم. حالا، کمی عجیب به نظر رسید، و این، خب، تصمیم را به شما واگذار می‌کنم.

کمی برایم عجیب بود. ما یکشنبه اول رفتیم، بنابراین بدیهی است که من کتاب مقدس را همراه داشتم چون داشتیم انجیل یوحنا را می‌خواندیم، بنابراین برایم عجیب بود. هیچ‌کس کتاب مقدس نداشت.

هیچ کس به فکرش نرسید که یک کتاب مقدس بیاورد. چرا باید یک کتاب مقدس به کلیسا بیاورد؟ منظورم این است که آنها نمی‌خواستند این ارتباط را برقرار کنند. مطمئن نیستم چرا این سوال را پرسیدند، اما به هر حال، چون کاملاً این ارتباط را برقرار نکرده بودند، بنابراین با عجله به اطراف رفتند. آنها یک جایی در کلیسا چند کتاب مقدس پیدا کردند، در کمد یا جایی پنهان شده بود، بنابراین چند کتاب مقدس پیدا کردند و توانستند نگاهی به آنها بیندازند.

مردم می‌توانستند نگاه کنند. خوب، پیدا کردن انجیل یوحنا کار بسیار سختی بود، بنابراین من مجبور شدم خوب، بیایید ببینیم از چه کتاب مقدسی استفاده می‌کنید. خوب، بیایید به صفحه ۱۰۹ برویم. یکشنبه اول واقعاً سخت بود، اما حالا، بعد از مدتی، فکر می‌کنم شاید اصل مطلب را فهمیدیم، اما مطمئن نیستم که چرا دعوت شده بودم.

مطمئن نیستم ایده چه کسی بود که در آن کلیسا واقعاً جلسه مطالعه کتاب مقدس داشته باشیم. منظورم این است که چرا باید این کار را در کلیسا انجام داد؟ و بعد کمی نگران کننده، فکر کنم یک ماجراجویی کوچک نگران کننده اینجا داشتم. یکشنبه چهارم، وقتی کارم تمام شد، در راهرو قدم زدم و کلاس‌های مدرسه یکشنبه برای بچه‌ها، می‌دانید، سنین مختلف و همه چیز، وجود داشت و متوجه شدم که در دو یا سه اتاق هنوز کلاس‌ها ادامه دارند.

کلاس آنها هنوز ادامه داشت. متوجه شدم که در دو یا سه اتاق، کارتونهایی مثل میکی موس و دونالد داک و دیوی کراکت و از این قبیل نمایش می‌دهند، و من مدتی مشغول تماشای این کارتونها و چیزهای دیگر بودم بنابراین اتفاقاً از کسی در کلیسا پرسیدم که خوب، در مورد کلاس مدرسه یکشنبه به من بگوید. خوب، ما در مدرسه یکشنبه با بچه‌هایمان از کتاب مقدس استفاده نمی‌کنیم.

این ممنوع می‌شد، اما ما به آنها کارتون نشان می‌دهیم، و فکر می‌کنیم که از این کارتونها، می‌توانند برخی از ارزش‌های اخلاقی را در مورد نحوه زندگی مسیحی خود بیاموزند، و بنابراین آنها فکر می‌کنند که کارتونها درک اخلاقی بهتری از زندگی مسیحی نسبت به کتاب مقدس و غیره به آنها می‌دهند، بنابراین شما نمی‌گویید، چرا باید در مدرسه یکشنبه از کتاب مقدس استفاده کنید؟ منظورم این است که چه کسی فکر می‌کند؟ خوب، خوب، کارتونها، گفتم کارتونها، پس من، پس من بودم، آنها هرگز من را دعوت نکردند که برگردم. من هرگز برنگشتم اما عجیب بود، منظورم این است که این یک اتفاق بسیار عجیب در زندگی خودم بود زیرا این دنیایی نیست که من در آن زندگی می‌کنم، و بنابراین، اما یک کلیسای بسیار لیبرال بود، و اساساً، چرا از کتاب مقدس استفاده کنید وقتی می‌توانید از کارتونها استفاده کنید؟ باید در مورد یک کلیسا به شما بگویم. باید مراقب و قتم باشم، اما باید در مورد یک کلیسایی که به آن رفتم به شما بگویم.

این کلیسای خیلی جالبیه. من نباید، من نباید این کار رو بکنم، اما حتماً این کار رو می‌کنم، اما قبلاً دانشجویها رو به شهر نیویورک می‌بردم. ما در کالج بارینگتون قبلاً زمستان رو در ژانویه داشتیم، بنابراین سه هفته وقت داشتیم.

در ژانویه، بنابراین ما سه هفته در زمستان من داشتیم. من قبلاً دانش‌آموزان را برای آن سه هفته به شهر نیویورک می‌بردم. می‌خواستم آنها ببینند که یک کلیسای آزمایشی در گرینویچ ویلیج چگونه است.

بنابراین، یک روز یکشنبه، ما به آن کلیسا رفتیم. اسمش کلیسای یادبود جادسون بود. و بعدش، راستی، من جادسون هستم، کلیسای یادبود جادسون.

خیلی جالبی است. و من نمی‌دانستم شاگردانم چه واکنشی به این نشان خواهند داد. بنابراین بعد از آن بحث‌های جالبی داشتیم.

برای مثال، در یک یکشنبه‌ای که یک سال به آنجا رفتیم، کشیش با پیانو موعظه کرد چون او یک پیانیست جاز است. بنابراین، او با پیانو موعظه می‌کند. و تمام سرودهای مذهبی آن روز صبح با میکی موس، مانند آهنگ‌های دیزنی، مانند میکی موس و دیوی کراکت، اجرا شدند.

اینها سرودهای صبحگاهی کلیسا بودند، چون او داشت از پیانویس درباره مذهب میکی موس موعظه می‌کرد. بنابراین، برای اینکه ما را با مذهب میکی موس که او موعظه می‌کرد، هماهنگ کنیم، آهنگ‌های دیزنی را خواندیم. بنابراین، آنها سرودهای کلیسا بودند.

بنابراین، آنها گفتند که سرودهای صبحگاهی آنجا هستند. بنابراین، این یک کلیسای تجربی بسیار جالب است. و این کلیسای یادبود جادسون است.

وقتی به پیشینه‌ی جادسون و اطراف آن فکر می‌کنید، یک کلیسای یادبود جادسون است، اما بسیار تجربی. خب، یک بار دیگر، ما یک سال دیگر آنجا بودیم، اما مراسم عشای ربانی در کلیسا بود. زمان عشای ربانی در کلیسا است.

خب، فکر کردم این قراره جالب باشه. دارم فکر می‌کنم قراره چیکار کنن. میشه گفت گرایش آزادتری دارن.

برای مراسم عشای ربانی، کوکاکولا و چیپس سیب‌زمینی بود. بنابراین، آنها کمی چیپس سیب‌زمینی و سپس کمی کوکاکولا و غیره را بین مردم رد و بدل کردند. کلیسای یادبود جادسون خیلی جالب بود.

پس می‌تونم بفهمی، این هیچ ربطی به هیچ چیز نداره. پس من قراره سخنرانی کنم، در واقع دوباره سخنرانی می‌کنم، اما این فقط من رو یاد اون کلیسای دیگه انداخت. و بعدش هم رفتیم کلیسای یادبود جادسون.

و بنابراین می‌تونید پدیده‌های جالب، عجیب و شگفت‌انگیزی را در آنجا ببینید. اما در هر صورت، این به تأکید بر اخلاق برمی‌گردد. خب، این کاری است که این افراد انجام می‌دهند، تأکید بر اخلاق.

خب، حالا بعضی از این افراد بودند، حالا می‌خواهیم به چند اسم بپردازیم. بعضی از افراد بودند که واقعاً بر اخلاق شخصی و گاهی اوقات تقریباً بر یک انجیل سلامت و ثروت تأکید داشتند، اما از نظر الهیاتی بیشتر به هم مرتبط بودند. بنابراین اینطور نبود؛ آنها افرادی بودند که از نظر الهیاتی ریشه‌دارتر بودند، اما برخی از کتاب‌های درسی هنوز از آنها به عنوان افرادی در سنت لیبرال یاد می‌کنند.

اما می‌خواهم بدانید که آنها ریشه الهیاتی بیشتری نسبت به آن نوع افراط و تفریط‌هایی که در موردشان صحبت کردیم، دارند. اجازه دهید به چهار مورد از آنها اشاره کنم. دو مورد اول، گاهی اوقات، بر فردگرایی انجیل تأکید داشتند.

گاهی اوقات، آنها تقریباً تمایل داشتند که بر یک انجیل سلامتی و ثروت تأکید کنند. آنها جوئل اوستین نبودند، اما گاهی اوقات تمایل داشتند که بر یک انجیل سلامتی و ثروت تأکید کنند. و دو نفر از آنها که از همه مشهورتر هستند، هنری وارد بیچر بودند و اینها قرار ملاقات‌های او هستند.

و سپس فیلیپس بروکس در کلیسای ترینیتی. در دومین سفر میدانی‌مان، به کلیسای ترینیتی رفتیم و کلیسای فیلیپس بروکس را دیدیم. حال، می‌خواهیم دوباره تأکید کنیم که این افراد شاید بیشتر در سنت لیبرال بوده‌اند، اما بسیار بیشتر از آنچه ما در موردش صحبت کرده‌ایم، پایبند به اصول بودند.

آنها ریشه در کتاب مقدس، خدا به عنوان مسیح، تثلیث و غیره داشتند. اما آنها افرادی بودند که کمی بیشتر در سنت لیبرال قرار داشتند. گاهی اوقات، در موعظه‌های خود، بر اصول اخلاقی تأکید می‌کردند، اما معتقد بودند که عیسی خداست.

آنها به تثلیث و غیره اعتقاد داشتند. اما این دو نامی هستند که باید به آنها توجه کنید. دو نام دیگر که باید به آنها توجه کنید واشنگتن گلادن و والتر راشنبوش بودند.

حق با توست، کارتر. واشنگتن گلادن و والتر راشنبوش. حالا که آن زندگینامه راشنبوش را خوانده‌ای

احتمالاً تا الان دو یا سه بار آن را خوانده‌اید، چون از روز اول آن را داشته‌اید تا بخوانید. بنابراین، اگر هفته‌ای یک فصل می‌خوانید، احتمالاً آن را سه بار خوانده‌اید. این دو نفر بنیانگذار چیزی بودند که به عنوان انجیل اجتماعی شناخته شد.

حالا، اجتماعی، اما این دو نفر از نظر الهیاتی نیز پایه‌های محکمی دارند، از نظر تثلیث و تجسم و غیره، و در واقع، همانطور که در سخنرانی در مورد راشنبوش تأکید خواهیم کرد و کتاب شما نیز تأکید می‌کند، راشنبوش حتی یک انجیلی محسوب می‌شود، این برجسته است که نویسنده کتاب شما برای راشنبوش استفاده می‌کند. با این حال، من از گلادن و راشنبوش به عنوان افرادی استفاده می‌کنم که تمایل لیبرالی به تأکید بر بخش اجتماعی انجیل دارند، بنابراین این نوع تأکید بر اخلاق به اینجا می‌رسد. می‌تواند به تأکید فردی بر اخلاق منجر شود، همانطور که گاهی اوقات با بیچر و بروکس انجام شد، یا می‌تواند به تأکید اجتماعی بر اخلاق منجر شود، همانطور که گاهی اوقات با گلادن و راشنبوش انجام شد. بنابراین، این تأکید بر اخلاق می‌تواند در هر یک از این دو جهت باشد.

خب، من دست کارتر را اینجا دیدم، بنابراین تأکید بر جنبه اخلاقی، بله. درست است، او بود، شما در مورد هنری وارد بیچر صحبت می‌کنید، او بود، درست است، پدرش لئونارد بیچر بود، اما او هست، نه، او فردگرایی است که او، گاهی اوقات تأکید می‌کردند، ممکن است به خاطر آن مورد انتقاد قرار گرفته باشد، اما اینها زیبا هستند، این چهار نفر مطمئناً در محدوده مسیحیت ارتدکس هستند، شکی در این نیست. خب، بنابراین شماره سه، بگذارید به اینجا برگردم، شماره سه، خب، سوم، و محوریت احساس مذهبی، محوریت احساس مذهبی، راه سومی برای نوعی رستگاری مسیحیت در آمریکا.

خب، پس این را یادداشت کنید. این هم در برنامه درسی شما هست، محوریت احساس مذهبی. اوه، بسیار خب. حالا، برای اینکه بفهمیم، ما هرگز محوریت احساس مذهبی را درک نخواهیم کرد مگر اینکه فریدریش شلایرماخر را بفهمیم، بنابراین باید با کمی تاریخ کلیسا و کمی تاریخ الهیات شروع کنیم، و آن با فریدریش شلایرماخر است، و این تصویر فریدریش شلایرماخر اینجاست. خب، فریدریش شلایرماخر، خیلی از شما شنیده‌اید. قبل از شروع این دوره، اسم جاناتان ادواردز و جان کالوین را شنیده بودید. چند نفر از شما قبل از امروز اسم فریدریش شلایرماخر را شنیده‌اید؟ هر کسی، یک، دو، سه، چهار، شاید چهار نفر، پنج نفر.

بسیار خب، فریدریش شلایرماخر، بیایید یک عنوان به او بدهیم، فقط یک، فقط یک جایی او را قرار دهیم. گاهی اوقات او را پدر الهیات لیبرال می‌نامند، فریدریش شلایرماخر، بسیار خب، فریدریش شلایرماخر یک متکلم آلمانی بود، و او یک متکلم آلمانی بود که در آلمان با همان بحرانی روبرو بود که مردم آمریکا که این استراتژی‌ها را توسعه می‌دادند با آن روبرو بودند، اما او، می‌دانید، کمی زودتر از اینجا است، اینها تاریخ‌های شلایرماخر هستند. بسیار خب، پس شلایرماخر با چه بحرانی روبرو است؟ او با بحرانی روبرو است که مسیحیت و کتاب مقدس از مد افتاده‌اند.

دیگر کسی به آن نیازی ندارد، خیلی ممنون. شاید قبلاً به آن نیاز داشتیم، اما الان دیگر نیازی به آن نداریم. این بحرانی است که او در آن زمان در آلمان با آن مواجه بود.

بنابراین، شلایرماخر احساس می‌کند که خداوند او را فراخوانده تا به کسانی که او آنها را تحقیرکنندگان فرهنگی دین می‌نامید، خدمت کند. بنابراین، او به تحقیرکنندگان فرهنگی دین خدمت می‌کند. به عبارت دیگر، او به افراد بالا و پایین خدمت می‌کند.

او به ثروتمندان، افراد بانفوذ و قدرتمند جامعه آلمان خدمت می‌کند تا به آنها کمک کند تا بفهمند مسیحیت به زندگی آنها مربوط است. به عبارت دیگر، او در تلاش است تا مسیحیت را در آلمان نجات دهد، درست مانند افرادی که در مورد آنها صحبت می‌کنیم و سعی در نجات آن در آمریکا دارند، اما او کمی زودتر می‌آید. به همین دلیل است که او را پدر لیبرالیسم مسیحی می‌نامند.

خب، حالا، هر وقت درباره شلایرماخر صحبت می‌کنم، همیشه یک موعظه طولانی دارم، بنابراین می‌خواهم موعظه طولانی‌ام را کوتاه کنم چون وقت ندارم. بعضی از شما قرار است به فقرا خدمت کنید، و این فوق‌العاده است... در هر خدمتی که خدا به شما بدهد، هر شغلی که شما را به آن هدایت کند، با فقرا، به حاشیه رانده‌شدگان، درمانده‌ها، بی‌خانمان‌ها و غیره سروکار خواهید داشت. منظورم این است که بدون شک بعضی از شما چنین خدمتی خواهید داشت.

این چیز فوق‌العاده‌ای است. با این حال، ممکن است برخی از شما توسط خدا فراخوانده شده باشید تا به ثروتمندان، افراد بانفوذ و قدرتمندان جامعه خدمت کنید، مانند شلایرماخر. او احساس می‌کرد که این فراخوان اوست.

این یک دعوت مشروع است. خدمت به کسانی که از نظر فرهنگی از دین متنفرند، دعوتی مشروع است. و شاید خداوند برخی از شما را به واسطه رسالتتان در چنین جایگاهی از زندگی قرار دهد؛ این کاری است که شما قرار است انجام دهید.

اما این یک فراخوان است، و شما باید از آن فراخوان پیروی کنید. بنابراین، من مثال‌های زیادی دارم که می‌توانم در این مورد استفاده کنم، اما ما وقت کافی برای این کار نداریم. به هر حال، فریدریش شلایرماخر به کسانی که او آنها را تحقیرکنندگان فرهنگی دین می‌نامید، خدمت کرد.

حالا، او چه کاری انجام داد که دیگران شروع به انجام آن با این راه سوم کرده‌اند؟ کاری که او انجام داد تأکید بر احساس مذهبی، عاطفه مذهبی و دلبستگی مذهبی به خدا بود. این چیزی است که او تأکید کرد: بازگرداندن این تحقیرکنندگان فرهنگی به مسیحیت. بنابراین، شلایرماخر، و افرادی که بر محوریت احساس مذهبی تأکید می‌کنند، شلایرماخر و افرادی که در آمریکا این کار را انجام دادند، اصول، دکترین و الهیات را کم‌اهمیت جلوه دادند.

آنها واقعاً این را کم‌اهمیت جلوه دادند و هیچ نوع تفسیر تحت‌اللفظی از کتاب مقدس را در هیچ زمینه‌ای نمی‌خواستند. آنها می‌خواستند کتاب مقدس را فقط به عنوان کتابی که به ما در درک رابطه‌مان با خدا کمک می‌کند، درک کنند. بنابراین، تعصب کنار گذاشته شد.

دکترین منسوخ شده است. الهیات منسوخ شده است. تفسیر تحت‌اللفظی کتاب مقدس منسوخ شده است.

احساس مذهبی وارد می‌شود. و بنابراین، برای شلایرماخر و سپس برای مردم آمریکا، وقتی آن را به آمریکا بیاورید، به نوعی دین قلبی تبدیل می‌شود. بنابراین، چه اتفاقی در فرهنگ گسترده‌تر می‌افتد، و من با این موضوع بحث را به پایان می‌رسانم.

ما باید کمی زودتر تعطیل کنیم تا امتحاناتمان را از سر بگیریم. اما بنابراین، آنچه در فرهنگ گسترده‌تر اتفاق می‌افتد، تا جایی که به شلایرماخر و مردم آمریکا مربوط می‌شود، این است که می‌توانیم به علم اجازه دهیم کار خودش را انجام دهد. می‌توانیم به آموزش اجازه دهیم کار خودش را انجام دهد.

می‌توانیم اجازه دهیم هنر کار خودش را بکند. می‌توانیم اجازه دهیم ریاضیات کار خودش را بکند. زیرا آن قلمرو دیگری است که خدا در آن کار می‌کند.

اما قلمرو مذهبی که خدا در آن عمل می‌کند، در قلب و در تجربه مذهبی فرد است. بنابراین، تا آنجا که به این افراد مربوط می‌شود، هیچ رقابتی بین دین و علم وجود ندارد. هیچ رقابتی بین دین و هنر وجود ندارد.

هیچ رقابتی بین دین و آموزش وجود ندارد. ما می‌توانیم به این چیزها اجازه شکوفایی بدهیم و نباید احساس کنیم که اصلاً لازم است در فرهنگ وسیع‌تر با آنها رقابت کنیم. بنابراین، این به یک دین قلبی تبدیل می‌شود و راهی برای نجات مسیحیت می‌شود، و مردم را متقاعد می‌کند که خدا می‌خواهد شما در ارتباط با او احساس مذهبی داشته باشید.

و حالا برای شلایرماخر، که الگوی بزرگی از این می‌شود، برای شلایرماخر، الگوی بزرگ کسی که از نظر مذهبی همیشه، دائماً و پیوسته با خدا در ارتباط است، الگوی بزرگ، عیسی می‌شود. البته، عیسی الگوی بزرگ کسی شد که در زندگی خود کاملاً به خدا وابسته است. بنابراین، سه استراتژی وجود دارد.

ممکن است قبل از ورود به خطوط نبرد، وقتی جمعه همدیگر را ملاقات می‌کنیم، در مورد این‌ها سؤالاتی داشته باشیم. بنابراین، من اینجا متوقف می‌شوم.

این دکتر راجر گرین در تدریس خود در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۸، الهیات لیبرال در آمریکا است.